

بخش اول

خداشناسی



درس اوّل

آیا خدا را می توان انکار کرد؟

گرچه انکار خداوند بسیار کم اتفاق می افتد، اما این موضوع قابل بررسی است که آیا انکارکننده ی خداوند راهی دارد که نشان دهد خدایی نیست؟ آیا کسانی و مکتب هایی که وجود خدا را انکار می کنند، می توانند بر این انکار دلیلی بیاورند؟ یا فقط ادعایی می کنند که بر صحت آن برهانی ندارند؟

این موضوع را در این درس بررسی می کنیم.

- وقتی که ما درباره‌ی وجود یک چیز، مثلاً وجود کهکشان راه شیری، بحث می‌کنیم، افرادی که در این بحث شرکت دارند، ممکن است به سه گونه موضع‌گیری کنند:
- ۱- برخی افراد ادعا کنند که کهکشان راه شیری وجود دارد.
 - ۲- برخی افراد ادعا کنند که این کهکشان وجود ندارد.
 - ۳- برخی نیز ادعایی نکنند و بگویند ما نمی‌دانیم که این کهکشان هست یا نیست.

بررسی

به نظر شما کدام یک از این سه گروه باید برای سخن خود دلیل بیاورند؟ چرا؟
این دلیل باید چه تناسبی با موضوع مورد بحث داشته باشد؟

کسانی که وجود خدا را انکار می‌کنند، دلیلی که بر این ادعای خود می‌آورند این است که چون خدا را نمی‌توان با حواس خود کشف و دریافت نمود، لذا خدا وجود ندارد! به عبارت دیگر، چون ما نمی‌توانیم خدا را به چشم خود ببینیم یا صدای او را به گوش خود بشنویم یا با دست خود او را لمس کنیم، لذا خدا وجود ندارد!

برداشت نادرست

یک جراح مادی می‌گوید: تا خدا را در زیر چاقوی جراحی خود احساس نکنم هرگز او را نمی‌پذیرم.^۱ این گفته نشان می‌دهد که در نظر این قبیل افراد، تنها آن چیزهایی

۱- در این جا لازم است در گفته‌ی این پزشک قدری بیشتر تأمل کنیم. او می‌گوید: «تا خدا را در زیر چاقوی جراحی خود نبینم، هرگز او را نمی‌پذیرم» در واقع او ابتدا فکر کرده است خدایی که الهیون به او معتقدند، یک موجود مادی بوده و مانند سایر موجودات مادی مکانی را اشغال نموده است به طوری که حتی می‌توان او را دید یا لمس کرد. در صورتی که می‌دانیم این تصور درباره‌ی خدا خطایی بیش نیست و در واقع او خدایی را انکار کرده است که اساساً مورد اعتقاد خداشناسان نیز نیست. همین جاست که باید بگوییم یکی از دلایل انکار خدا، داشتن تصور نادرست درباره‌ی خداست.

وجود دارند که بتوان آن‌ها را با یکی از حواس پنجگانه‌ی خود درک کرد و لذا اگر نتوانند وجود چیزی را به وسیله‌ی یکی از حواس خود، درک کنند وجود آن را انکار می‌کنند و چون خدا و روح و ملائک و غیره به وسیله حواس پنجگانه قابل کشف و شناخت نیستند، لذا وجود آن‌ها را انکار می‌نمایند و عجب این که این ادعای خود را به عالم علم نسبت می‌دهند و انکار خدا و روح و غیره را لازمه‌ی طرز تفکر علمی معرفی می‌کنند. یعنی در نظر این قبیل افراد، اگر کسی به طرز تفکر علمی وفادار بماند و خود را پیرو علم بداند، چاره‌ای جز انکار خدا ندارد و آن‌ها که به وجود خدا اعتقاد دارند، برخلاف طرز تفکر علمی عمل می‌کنند. زیرا قبول خدا با قبول علم سازگار نبوده و هرگز یک‌جا جمع نمی‌شود!

اکنون می‌خواهیم این سؤال‌ها را بررسی کنیم که :

آیا می‌توان نبودن خدا را اثبات کرد یا نه؟

آیا این درست است که علم مخالف پذیرفتن خدا و روح و ملائک است؟

آیا هرکسی روش علمی را بپذیرد چاره‌ای جز انکار خدا ندارد؟

یا به عکس، انکار وجود خدا هیچ‌گونه ارتباطی به دستاوردهای علمی ندارد و علوم تجربی هرگز نمی‌توانند وجود خدا را انکار نمایند.

در سال گذشته به این نکته‌ی مهم اشاره کردیم و گفتیم که اگر نتوانیم وجود چیزی را با حس و تجربه درک کنیم این ناتوانی ما، دلیل بر نیستی آن چیز نخواهد بود. اگر بنا شود که ما تمام آن‌چه را که با یکی از حواس پنجگانه‌ی خود درک و دریافت نمی‌کنیم، انکار نماییم در این صورت بسیاری چیزها در این جهان پهناور حتی برخی از دستاوردهای علم را نیز باید منکر شویم. اگرچه این نکته بسیار واضح است، اما از آن جهت که توجه نکردن به آن، انحرافات فکری بسیاری را به دنبال می‌آورد، ناچار به بیان توضیحات بیشتری در این زمینه می‌پردازیم تا معلوم گردد که نمی‌توان خدا را تنها به این دلیل که با چشم خود او را نمی‌بینیم، انکار نمود. و کسانی که به این بهانه‌ها خدا را انکار نموده‌اند، کاری برخلاف عقل، علم و منطق انجام داده‌اند، تا آن‌جا که اگر کسی از این قبیل افراد دلیلی در اثبات ادعای آن‌ها بخواهد، هرگز دلیلی در اختیار ندارند.



۱- در جعبه ای مقداری از مواد مختلف مانند دانه های شن، براده های آهن، ذرات چوب و شیشه می ریزیم و آن را می بندیم؛ آن گاه از یک نفر می خواهیم که با وارد کردن یک آهن ربا درون جعبه بگوید که چه موادی درون آن است. صحیح ترین جمله ای که او می تواند بگوید چیست؟

.....
برای این جمله ی خود چه دلیلی می آورد؟

.....
۲- فرد ماهیگیری را در نظر بگیرید که برای صید ماهی، تور خود را در دریا می افکند. وقتی ماهیگیر تور خود را بیرون می کشد، ماهی هایی در آن می یابد. اگر کسی از او بپرسد که در دریا چه چیزی وجود دارد، صحیح ترین جمله ای که می تواند بگوید چیست؟

.....
برای درستی جمله ی خود، چه توضیحی خواهد داد؟

تور حواس

حال می توان حواس پنجگانه ی انسان را به همان آهن ربا یا تور ماهیگیری تشبیه کرد که انسان برای آشنایی با واقعیت های موجود در جهان، آن را در دریای هستی می افکند و تنها می تواند آن عده از موجودات را که در تور حواس او می گنجند، با خود بیرون آورد و با آنها آشنا شود.

کدام موجودات هستند که در تور حواس انسان می گنجند؟ آیا حواس انسان می تواند تمامی موجودات را کشف و دریافت نماید؟

برای این که حواس ما قادر به درک چیزی باشد، باید آن شیء بتواند، بر روی حواس ما تأثیر گذارد و برای این که چیزی بتواند بر روی حواس انسان اثر گذارد، باید جنبه ی

مادی داشته باشد. یعنی تنها موجودات مادی هستند که بر روی حواس ما اثر می‌گذارند و ما را از وجود خود، آگاه می‌سازند. در مورد موجودات مادی نیز، اگر این اثر چنان ناچیز باشد که برای ما نامحسوس باشد، باز هم ما قادر به درک آن نخواهیم بود. مثلاً تأثیری که یک عدد الکترون بر روی چشم ما می‌گذارد، یا اثری که یک صدای بسیار خفیف بر روی پرده‌ی گوش ما دارد، چون بسیار ناچیز و در نتیجه نامحسوس است. ما قادر به دیدن الکترون یا شنیدن صداهای بسیار ضعیف نیستیم و لذا از وجود و عدم آن‌ها نیز بی‌خبر می‌مانیم.

بنابراین، حواس ما به علت مادی بودن، تنها از موجودات و اشیای مادی اثر می‌پذیرند و از این‌رو تنها قادر به درک و دریافت اشیای مادی هستند. موجودات غیرمادی، به علت غیرمادی بودن، هرگز به وسیله‌ی حواس قابل درک و شناسایی نیستند.

بنابراین، چون حواس انسان موجودات غیرمادی را حتی در صورت وجود داشتن نمی‌تواند کشف و شناسایی نماید، لذا از انکار موجودات غیرمادی برای همیشه ناتوان است، زیرا به طوری که گفته شد، حتی در صورت وجود نیز قادر به شناخت آن‌ها نیست. نایبانی که از درک و شناسایی رنگ‌ها به کلی ناتوان است، چگونه می‌تواند درباره‌ی رنگ‌ها اظهار نظر نماید؟ و اگر او مثلاً آبی بودن جلد کتاب شما را انکار نماید، این ادعای او اعتبار دارد یا نه؟ طبیعی است که اعتباری ندارد، زیرا اگر جلد کتاب شما آبی باشد، باز او از درک آن ناتوان است.

کسی که تنها از تلویزیون سیاه و سفید استفاده می‌نماید، چگونه می‌تواند درباره‌ی سبز یا قرمز بودن لباس گوینده‌ی تلویزیون بحث یا اظهار نظر نماید؟ زیرا اگر سبز یا قرمز یا سیاه باشد، در هر صورت او همه‌ی آن‌ها را به صورت سیاه مشاهده خواهد کرد. تمامی این مثال‌ها نشان می‌دهند که ما هنگامی می‌توانیم وجود چیزی را انکار نماییم که ابزار لازم برای شناسایی آن را در اختیار داشته باشیم و با آن به نبود آن چیز پی برده باشیم، ولی وقتی چنان وسیله‌ای در اختیار نداریم، باید از هرگونه اظهار نظر درباره‌ی آن خودداری نماییم.

نتیجه این که:

کسی که ابزار شناخت انسان را تنها حواس او می شناسد و جز آن وسیله‌ی شناخت دیگری را نمی‌پذیرد، هرگز نمی‌تواند درباره‌ی وجود و عدم موجودات غیرمادی

..... زیرا

موضع علوم تجربی در برابر موجودات غیرمادی^۱

با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که علم تجربی هرگز قادر به انکار خدا یا موجودات غیرمادی نیست؛ زیرا ابزاری که علوم تجربی از آن استفاده می‌نماید، حس و تجربه است و چون به وسیله‌ی حواس جز پدیده‌های مادی را نمی‌توان شناخت، از این رو حوزه‌ی تحقیق و مطالعه‌ی علوم تجربی تنها طبیعت مادی است و به همین جهت، از اظهارنظر درباره‌ی بود و نبود موجودات غیرمادی (ماورای طبیعت) ناتوان است^۲. به عبارت دیگر، موضع علوم تجربی در برابر موجودات غیرمادی، موضع «نمی‌دانم» است.

حال می‌توان دریافت که اگر همه‌ی رشته‌های گوناگون علوم تجربی دست به دست هم دهند، باز قادر به انکار وجود خدا و موجودات غیرمادی نخواهند بود. یعنی علوم گوناگون نه تنها تاکنون نتوانسته‌اند وجود خدا و روح و غیره را انکار نمایند، بلکه از این پس نیز نخواهند توانست چنان ادعایی نمایند؛ زیرا اصولاً انکار خدا در حد توانایی علوم نیست و دامن علم برای همیشه از آلودگی به این قبیل ادعاها پاک خواهد بود.

در عصر حاضر که در عالم علم، پیشرفت‌های چشمگیری صورت گرفت (از قبیل

۱- بخشی از جهان هستی که جنبه‌ی مادی دارد، «طبیعت» و قسمت دیگر که جنبه‌ی غیر مادی دارد «ماورای طبیعت» نامیده می‌شود. ماورای طبیعت، جهان موجودات غیرمادی است که نهان از حواس ظاهری انسان هستند، از قبیل خدا و روح و ملائکه و ...

۲- کسانی که با تکیه بر مطالب علمی به اثبات «جهان غیرمادی» یا «ماورای طبیعت» می‌پردازند، از اثر بی‌به‌مؤثر می‌برند. یعنی با استفاده از مقدماتی که علوم در اختیار انسان قرار می‌دهد، و با به کار گرفتن نیروی عقل و استدلال، ره به سوی مسائل غیرمادی می‌گشایند.

اختراع هواپیما، درمان بیماری‌ها و سفر به کرات دیگر) عده‌ای به این فکر افتادند که برای فریب افراد ساده لوح، ادعاهای بی‌اساس و معتقدات بی‌دلیل خود را لباس علم بپوشانند، تا از خوشنامی علم در میان مردم، سوء استفاده کنند. از این رو، مادیون که در انکار خدا هیچ دلیلی در اختیار نداشتند، برای سرپوش نهادن بر این ضعف و شکست خود، خویشان را به غلط پیرو علم معرفی نمودند و حتی انکار خدا را نیز به عالم علم نسبت دادند.

نقد اوّل

کسی که دارای جهان‌بینی مادی است عقیده دارد که در جهان هستی چیزی جز ماده وجود ندارد و هستی در همین طبیعت مادی خلاصه می‌شود و ماوراء طبیعت موجود نیست. چنین شخصی ادعا می‌کند که این عقیده را از راه علم به دست آورده‌ام و عقیده‌ام علمی است. این نظر را بررسی کنید و توضیح دهید که آیا چنین نظری را می‌توان از علم به دست آورد؟

نقد دوم

مادیون می‌گویند تنها وسیله‌ای که انسان برای شناخت موجودات در اختیار دارد، حواس اوست. هم‌چنین آن‌ها می‌گویند خدا و ماورای طبیعت وجود خارجی ندارند. میان این دو جمله یک تناقض و ناسازگاری بزرگ هست. آن را نشان دهید.



- ۱- از مقایسه‌ی تور ماهیگیری با تور حواس چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟
- ۲- علوم تجربی چرا نمی‌توانند جهان غیرمادی را انکار کنند؟
- ۳- آیا با تکیه بر مطالب علمی و تجربی به هیچ وجه نمی‌توان ره به ماورای طبیعت برد؟ چگونه آن را شرح دهید.
- ۴- چه سوء استفاده‌هایی از نام علم در جهت انکار خداوند می‌تواند انجام گیرد؟
- ۵- در مورد ناتوانی حواس از درک و دریافت موجودات غیرمادی، مثال‌های دیگری غیر از مثال‌هایی که در کتاب آمده است، بزنید.
- ۶- چرا جهان بینی مادی یک جهان بینی علمی نیست؟

پژوهش



به کتاب‌هایی مانند «فیزیک‌دانان غربی و مسأله خدا باوری» و «اثبات وجود خدا به قلم ۴۰ تن از دانشمندان» مراجعه کنید و ببینید که چگونه از طریق علم درس خداشناسی گرفته‌اند.





درس دوم

برهان علیّت

در سال گذشته با دو برهان از براهین وجود خدا به نام «برهان نظم» و «برهان فطرت» آشنا شدیم. در این درس دلیل دیگری را مطرح خواهیم کرد. این دلیل براساس قانون علیّت است. از این رو ابتدا با این سؤال روبرو هستیم که:

چه چیزی نیازمند علت است؟

پس از آن به پاسخ این سؤال خواهیم پرداخت که:

چرا این جهان دارای یک علت والا و پدیدآورنده ی برتر است؟

پدیده چیست؟

ما در جهان چیزهایی را به عنوان «پدیده» می‌شناسیم. انسان، گیاه، زمین، آسمان، ستارگان، شب و روز و... همه پدیده‌اند. زیرا هر یک از آن‌ها در به وجود آمدن خود نیازمند عواملی است که اگر آن عوامل نباشند، آن پدیده‌ها نیز وجود نخواهند داشت. پس پدیده چیزی است که وجودش وابسته به عوامل دیگر است، به طوری که اگر آن عوامل نباشند یا از بین بروند، آن پدیده نیز از بین خواهد رفت. بنابراین، خصوصیت اصلی هر پدیده «نیاز» و «احتیاج» است. یعنی هر پدیده‌ای، موجودی محتاج و نیازمند است و هر موجود نیازمندی، پدیده است.



درباره‌ی وجود خود تفکر کنید و ببینید وجود شما در گذشته و حال به چه

عواملی وابسته و نیازمند است.

در جست‌وجوی علت

انسان در جریان زندگی روزانه‌ی خود، با هر پدیده‌ای که برخورد می‌کند، سؤال از علت آن می‌کند و هرگز نمی‌تواند آن را بدون علت بپذیرد. اگر صدایی را بشنویم در جست‌وجوی صاحب صدا برمی‌آییم، اگر نوری را مشاهده کنیم، به دنبال منبع نور می‌گردیم، اگر سنگی از خانه‌ی همسایه پرتاب شود و شیشه‌ی اطاق ما را بشکند، گرچه دستی که آن را پرتاب نموده است نمی‌بینیم، اما هرگز نمی‌پذیریم که کسی یا چیزی آن را پرتاب نکرده و سنگ خودبه‌خود و بدون دخالت هیچ نیرویی به حرکت درآمده است.

تمام اختراعات و کشفیات علمی براساس همین کنجکاوی و حس «علت‌یابی» و جست‌وجوی انسان صورت گرفته است. اگرچنین احساس اصیل و ریشه‌دار در اعماق عقل و فکر انسان وجود نمی‌داشت، هرگز با تحمل زحمات فراوان به جست‌وجو و کاوش

برای یافتن علت پدیده‌ها نمی‌پرداخت و در نتیجه، قدم در عالم علم و پیشرفت‌های علمی نمی‌گذاشت. علت این که دانشمندی سالیان دراز عمر خود را در راه کشف علت پدیده‌ای صرف می‌کند، این است که او یقین دارد که آن پدیده را علتی هست و هرگز نمی‌تواند بدون علت باشد.



هر چیزی از آن جهت که است نیازمند به علت است و اگر چیزی نباشد، بی‌نیاز از علت است.

جهان پدیده‌ها خودکفا نیست

حال می‌گوییم به هر کجای جهان که نظر کنیم آثاری از وابستگی و نیازمندی به غیر را مشاهده می‌کنیم. تمامی جهان طبیعت را پدیده‌ها پرکرده‌اند و اساساً جهان طبیعت چیزی جز گردهمایی پدیده‌ها نیست. هرگاه هریک از پدیده‌های جهان، از جماد و نبات و حیوان گرفته تا انسان را مورد سؤال قرار دهیم که: آیا تو خود به خود به وجود آمده‌ای؟ به زبان حال صریحاً جواب خواهد داد که: «نه!» و پیش از آن که سؤال دوم را مطرح سازیم که پس چه کسی تو را به وجود آورده است؟ جواب قبلی‌اش را چنین ادامه خواهد داد که: «من خود به خود به وجود نیامده‌ام، علتی مافوق من مرا به وجود آورده است». این جواب را بی‌کم و کاست از همه‌ی موجودات جهان خواهیم شنید.

ناگهان این اندیشه به ذهن خطور می‌کند؛ حال که هر پدیده‌ای خود را محتاج به دیگری می‌بیند، آیا امکان دارد که این مجموعه‌ی پدیده‌ها به‌طور دسته‌جمعی این نیاز یکدیگر را برطرف سازند؟ و به تعبیر دیگر، آیا امکان دارد که جهان طبیعت خودکفا و متکی به خود باشد؟

قبل از پاسخ به سؤال فوق، درباره‌ی مسأله‌های زیر بیندیشید و پاسخ سؤال‌های طرح شده را بدهید:

۱- افراد بیشماری را برای حضور در یک میدان مسابقه دعوت کرده‌اند. همه‌ی شرکت‌کنندگان که تعدادشان غیر قابل شمارش است، به ترتیب پشت در ورودی میدان صف کشیده‌اند تا وارد میدان شوند، اما هیچ‌کدام از شرکت‌کنندگان بدون قید و شرط حاضر نیست پا به صحنه‌ی میدان مسابقه گذارد. به سراغ هر کدام که می‌رویم می‌گویید «تا» فلان شخص حاضر در میدان نباشد، من حضور پیدا نخواهم کرد.

آیا در این صورت کسی پا به صحنه‌ی مسابقه خواهد گذاشت؟

در چه صورتی همه‌ی این افراد در میدان مسابقه حاضر خواهند شد؟

۲- الآن که شما در کلاس نشسته‌اید، اگر به هر یک از دانش‌آموزان گفته شود که از کلاس خارج شود، ولی در پاسخ، هر یک از آن‌ها خارج شدن خود را، مشروط به خارج شدن یک فرد دیگر کند، و فرد دیگر نیز به نوبه‌ی خود خارج شدن خود از کلاس را مشروط به خارج شدن دیگری کند، آیا در این صورت کسی از کلاس خارج خواهد شد؟

در چه صورتی خروج از کلاس آغاز خواهد شد؟

پدیده‌ها چه می‌گویند

حال به جهان پدیده‌ها نظر می‌افکنیم. زبان حال هر پدیده‌ای بدون استثناء این است که تا علت من موجود نباشد، من پا به صحنه وجود نخواهم گذاشت.

علت هر پدیده‌ای نیز اگر پدیده باشد، به سهم خود باز چنین جوابی را خواهد داد و این شرط در میان پدیده‌های جهان همین‌طور دهان به دهان خواهد گشت و هیچ‌گاه ما در میان جواب‌هایی که از پدیده‌های جهان دریافت می‌کنیم به جوابی برنخواهیم خورد که

بگوید «من بی قید و شرط حاضر در صحنه هستم» تا به دنبال این جواب، کاروان پدیده‌ها قدم در عرصه‌ی هستی گذارد.

دستگیری نتوان داشت توقع ز غریق کاهل دنیا همه در مانده تر از یکدگرند اما وقتی به پیرامون خود می‌نگریم، نغمه‌ی بلبلان و وزش نسیم و هیاهوی انسان‌ها و بالاخره غوغای پرخروش جهان ما را به خود می‌آورد که هم اینک صحنه‌ی عالم پر است از شرکت‌کنندگان رنگارنگ با زیبایی‌های گوناگون و با جنب‌وجوش حیرت‌افزا. صحنه، صحنه‌ی مسابقه است آن هم مسابقه‌ای بسیار جدی و شورانگیز! به راستی چه اتفاقی افتاده است؟ چگونه این همه شرکت‌کننده‌ای که امکان کوچک‌ترین حضوری در صحنه برایشان نبود و از این که پا به عرصه‌ی وجود گذارند پرهیز داشتند، اینک این چنین پرغوغا حاضر در صحنه‌اند؟! به راستی چگونه این امکان به وجود آمده است؟



درباره‌ی سؤال فوق‌بیندیشید و پاسخ آن را ارائه کنید.

آنچه پدیده است و آنچه پدیده نیست

با توجه به آنچه گفتیم، کاملاً واضح است که خداوند به عنوان علت هستی‌بخش جهان، خود پدیده نیست، زیرا اگر پدیده باشد، جزئی از عالم پدیده‌ها خواهد بود و نه علت آن. توجه به این نکته اهمیت فراوان دارد که هرچه پدیده باشد و نیازمند علت، خود جزئی از جهان پدیده‌ها خواهد بود و بنابراین علت هستی‌بخش جهان، حتماً باید بی‌نیاز از علت بوده و پدیده نباشد و گرنه جزو جهان پدیده‌ها می‌گردد.

از این رو تصوّر خداوند به این صورت که او راهمچون یک حالت از حالت‌ها و یک صورت از صورت‌های ماده و طبیعت بینداریم، مثلاً به صورت یک سلول که تولید مثل می‌کند و یا یک اتم که تحول می‌یابد و یا انرژی که به صورت‌های گوناگون درمی‌آید،

تصوری باطل و نادرست است. این همه، همان ماده‌ی متحول است که در ضمن پدیده‌هاست نه خداوند که برتر از پدیده‌ها و حاکم بر آنهاست.



با توجه به مطالب فوق، درباره‌ی سوالات زیر بیندیشید و بر اساس آموخته‌های خود پاسخ دهید:

آیا پرسش از علت و آفریننده‌ی خدا معنا دارد؟

آیا می‌توان پرسید خدا از کجا آمده و خالق و علت او چیست؟

آیا چنین سخنی از مقایسه‌ی خدا با طبیعت نبوده است که «چون طبیعت محتاج علت است، خدا هم نیازمند علت است»؟

آیا چنین سخنی مانند این مثال نیست که «همان طور که میهمانان یک خانه برای ورود به خانه محتاج به اجازه هستند، صاحبخانه نیز نیازمند اجازه است»؟

خدا یا طبیعت؟

اگر بنا به ادعای مادیون و منکرین خدا، جهان ماده و طبیعت را بدون خالق بشناسیم، معنایش این است که ماده و طبیعت را بدون علت دانسته‌ایم و پرسش از علت را درباره‌ی آن رها کرده‌ایم. بنابراین چه خداشناسان و چه ماده‌گرایان، هر دو در نهایت به موجودی که بی‌نیاز از علت باشد، معتقدند و این بدان معناست که در هر حال از پذیرفتن موجود بدون علت چاره‌ای نیست. اختلاف در این جاست که مادیون و منکرین خدا، همین طبیعت و عالم ماده را بی‌نیاز از علت معرفی می‌کنند. ولی خداشناسان خدا را بی‌نیاز از علت می‌دانند. به عبارت دیگر، اختلاف بین خداشناسان و منکرین خدا در پذیرفتن یک موجود بی‌علت نیست. اختلاف آن دو در این است که یکی طبیعت را که غرق در نیاز و احتیاج است همان موجود بی‌علت می‌داند و دیگری خداوند را. خداشناسان اظهار می‌دارند طبیعت نمی‌تواند همان موجود بی‌علت باشد، چون سراسر طبیعت مادی، خصوصیات پدیده بودن نظیر حرکت

و تغییر، تجزیه و ترکیب و محدودیت و غیره را دارد و هرگز نمی‌تواند بدون علت باشد. طبیعت که سراپا غرق در آثار پدیده بودن و نیازمندی است، چگونه می‌تواند بی‌نیاز از علت باشد؟ بی‌علت دانستن طبیعت مانند آن است که بگوییم اطاق روشن است، اما نوری در آن نیست!! روشن بودن بدون وجود نور غیرممکن است. پدیده بودن نیز، چنانکه گفتیم، بدون داشتن علت غیرممکن است.

پس نتیجه می‌گیریم، از آن‌جا که جهان پدیده‌ها خواب و خیال نیست و وجود و واقعیت دارد، لذا در هر حال از پذیرفتن موجود بی‌علت‌گریزی نیست. اما در عین حال تردیدی نیز وجود ندارد که موجود بی‌علت باید موجودی باشد که برخلاف ماده و طبیعت هیچ‌یک از خصوصیات پدیده بودن را نداشته باشد و چون موجودات مادی بدون شک همه پدیده‌اند، لذا موجود بدون علت – که خود علت همه پدیده‌هاست – مادی نیست و هیچ‌یک از آثار پدیده را نیز همراه خود ندارد و آن خداست.



پرسش

۱- پدیده را تعریف نموده و «حس علت‌یابی» و جستجوی علت در پدیده‌ها را توضیح

دهید.

۲- ریشه نیازمندی اشیاء به علت چیست؟

۳- چرا مجموعه‌ی پدیده‌ها نمی‌تواند خودکفا و بی‌نیاز از خداوند باشد؟

۴- علاوه بر مثال‌هایی که در این درس ذکر شده چند مثال دیگر نیز ذکر کنید.

۵- در برابر این سؤال که خدا را چه کسی آفریده است، چه پاسخی دارید؟

۶- تفاوت سخن خداپرستان و مادیون را درباره‌ی موجود بدون علت بیان کنید.